

تطبیق الگوی روایت شناسی گریماس بر دو روایت یونانی و ایرانی:

هرکول و رستم زال

نازنین احسانی؛ دکترای زبان و ادبیات فارسی
nazaninehsani_14@yahoo.com

چکیده

در دهه ۱۹۶۰ میلادی، یکی از ساختارگرایان به نام *ال جرالد جولیوس گریماس* که بیشتر به شاخه‌ی روایت‌شناسی توجه داشت، الگوی کنشی سه‌گانه‌ای - که هر یک متشکل از دو کنشگر متقابل بود- را ارائه نمود که براساس آن امکان تفسیر و تعبیر روایات ادبی و نگاره‌ها میسر می‌شد. از نظر او «رخداد» عبارت است از انتقال چیزی از یک کنشگر به کنشگر دیگر. گریماس معتقد است قوانین کلی حاکم بر ساختار همه روایت‌ها- متعلق به هر ملیت و زبانی - با قوانین حاکم بر ساختار زبان یکی است: فاعل مفعول فعل؛ و به همین دلیل این الگو قابل تطبیق بر همه روایت‌هاست. در این پژوهش به بیان دو روایت یونانی (روایت هرالکس یا هرکول) و روایت ایرانی (رستم زال) و تطبیق این دو بر الگوی کنشی گریماس پرداخته شده است. در نهایت قابلیت تطبیق هر دو روایت با الگوی گریماس مشاهده و نتیجه گرفته شده است.

واژگان کلیدی: الگوی گریماس_ روایت هرالکس / هرکول - روایت رستم زال.

فرضیه تحقیق:

در این پژوهش سعی شده است با تکیه بر ویژگی‌های روایت‌شده توسط الگوی کنشی گریماس، ضمن تشریح این الگو، به بررسی تطبیقی ساختار روایت اسطوره‌ای هرکول (بزرگترین اسطوره یونانی) و روایت حماسی رستم (بزرگترین قهرمان حماسی ایران) پرداخته شود.

روش تحقیق:

در این تحقیق به منظور جمع‌آوری اطلاعات، از روش مطالعات کتابخانه‌ای و فیش برداری استفاده شده است.

پیشینه تحقیق:

در زمینه روایت‌شناسی از منظر نظریه گریماس، تاکنون پژوهش‌های برجسته‌ای انجام شده است؛ از جمله مقالاتی با عناوین: «تحلیل ساختاری داستان پادشاه سیاهپوش از منظر بارت و گریماس (کاسی، ۱۳۸۹)» و «الگوی کنشگر در برخی روایت‌های کلامی مثنوی معنوی براساس نظریه کنشگر گریماس (مشیدی و آزاد، ۱۳۹۰)» و «بررسی تحلیلی ساختار روایت در کشف‌المحجوب هجویری براساس الگوی گریماس (دهقان، ۱۳۹۰)» و... اما تا کنون کمتر با نگاهی روایت‌شناسانه به داستان‌های حماسی و شخصیت‌های پهلوانی و اسطوره‌ای و تطبیق آنها بر این الگو پرداخته شده است. به همین منظور محدوده پژوهش بر مبنای تطبیق داستان دوپهلوان اسطوره‌ای ایرانی و یونانی (رستم و هرکول) قرار گرفت تا ساختار اصلی الگوی کنشی گریماس در این دو روایت تطبیق داده شده و بررسی شود.

مقدمه:

یک متن برای تبدیل شدن به اسطوره متن، یا در همان نظام نشانه‌ای خود گسترش می‌یابد و تکرار می‌شود و یا این‌که از مرزهای نشانه‌ای خود می‌گذرد و به حوزه‌های نشانه‌ای دیگر وارد و متکثر می‌شود. در میان اساطیر ایرانی، «شاهنامه فردوسی» یکی از اسطوره متن‌های فرهنگی است که از بستر نشانه‌ای نخستین خود خارج می‌شود و در حوزه‌های گوناگون معرفتی و هنری حضور می‌یابد و آن‌ها را متأثر می‌سازد. چنین گذاری از یک نظام نشانه‌ای به نظام نشانه‌ای دیگر، «ترجمه بنیان‌شانه‌ای» است. (بخت آور، ۱۳۸۹: ۸مقدمه) از میان اساطیر یونان و روم، بزرگترین اسطوره، هرکول، یکی از اسطوره متن‌هایی است که ویژگی‌های بنیان‌شانه‌ای را به همراه دارد.

به‌طور کلی اسطوره متن‌هایی که برجستگی‌های بارزی دارند قابل تقسیم به ۳ بخش مضمونی، موضوعی و سبکی هستند و به‌این ترتیب امکان انتقال از مرزهای نشانه اولیه خود را به سرزمین‌های نشانه‌ای دیگر دارند. روایات حماسی رستم و داستان‌های اسطوره‌ای مربوط به هرکول (که یونانیان او را هراکلس می‌نامند) دارای این ویژگی هستند؛ یعنی موضوع و مضمون آن‌ها علاوه بر اینکه به حوزه‌های دیگر نشانه‌ای (مانند نگارگری، مجسمه‌سازی، نمایش‌نامه و...) وارد شده است، توانایی گسترش در همان نظام نشانه‌ای خود یعنی نظام کلامی - نوشتاری را دارا هستند.

امروزه یکی از شیوه‌های بررسی و تحلیل متون، استفاده از شیوه‌های ارائه‌شده توسط نظریات تحلیلی ادبی است. این شیوه‌ها مبتنی بر دانش نشانه‌شناسی است. یکی از این روش‌ها، به‌منظور بررسی متن از روی نشانه کلامی - نوشتاری آن، که یکی از الگوهای ساختارگرایانه است، «الگوی کنشی گریماس» است.

الگوی کنشی گریماس:

ساختارگرایان اصول خود را بر پایه زبان‌شناسی مطرح می‌کردند. این امر باعث شد که به دنبال آن، روایت نیز - که در کنار زبان، یکی از مهمترین حوزه‌های نظریه ادبی مدرن است - شیوه‌ای گردد برای ترکیب واحدهای زبان و ایجاد ساختارهای بزرگتر. (وبستر، ۱۳۸۲: ۸۰) مهمترین قیاس زبانشناختی برای روایت شناسان ساختارگرا، قیاس میان ساختار یک روایت با روایات دیگر است.

آل جرالده گریماس، در سال‌های دهه‌ی ۱۹۶۰، با تکیه بر تجارب روایت‌شناسی «پروپ» (از بنیان‌گذاران ساختارگرایی و روایت‌شناسی) حاصل از مطالعات افسانه‌ای پریان، با روشی تقلیلی اقدام به ارائه «الگوی کنش» کرد^۱ که به‌وسیله آن می‌توان هر موضوع و هر رخدادی را تفسیر نمود. اما کاربرد آن به‌خصوص در حوزه متون ادبی و تصاویر بود. در مدل الگوی کنشی، یک رخداد به شش جزء، شکسته می‌شود که «کنشگرهای» تحلیل کنشی هستند و شامل توصیف هریک از عناصر رخداد در یکی از دسته‌های کنشی می‌باشند. (موسوی لری، ۱۳۹۰: ۲).

این شش «کنشگر» به سه دسته زوج تقابلی تقسیم می‌شوند که هر کدام، یک محور کنشی را شامل می‌شوند:

خواسته: فاعل/مفعول

قدرت: یاری رسان/بازدارنده

ارسال: فرستنده/گیرنده

^۱ پروپ الگوی خود را براساس کنشگر، تعریف کرد ولی گریماس آن را به شش کنشگر تقلیل داد.

زوج فاعل / مفعول بنیادی ترین جفت است. این زوج کنشگر به همراه زوج کنشگر فرستنده / گیرنده به اعتقاد گریماس، پایه دلالت در همه سخن هاست. (اسکولز راپرت، ۱۳۸۳: ۱۵۰)

این سه دسته کنشگر در سطح روبنایی، سه نوع ساختار همنشینی روایی با یکدیگر اجرا می کنند: همنشینی اجرایی (آزمون و مبارزه)، قراردادی (بستن و شکستن پیمان) و انفصالی (رفتن و بازگشتن) (همان: ۱۵۴)

بنابراین کل مجموعه کنشگرها در قالب فاعل، مفعول و فعل شکل می گیرند یعنی در قالب ساختار بنیادی جمله و متن.

از نقطه نظر هستی شناختی، هر یک از کنشگرها می تواند به سه دسته: موجودات بشری، موجودات سلب و مفاهیم تعلق داشته باشند. کنشگر در صورتی در دسته موجودات بشری قرار می گیرد که در موقعیت فاعل، فرستنده و گیرنده باشد [چنانکه خواهیم دید] اما اگر «مفاهیم» در این موقعیت قرار بگیرند باید شخصیت پردازی شوند. (موسوی لری، ۱۳۹۰: ۳).

طبق الگوی گریماس، کنشگر اصلی و هدف خاصی که او دنبال می کند، «اولین الگوی کنش» است. در این جفت متقابل (فاعل و مفعول)، فاعل همان کنشگر اصلی است که باید کنشی را انجام دهد و مفعول، هدفی است که دنبال می شود. (اسدی، ۱۳۹۳: ۴۴).

در الگوی کنش دوم، کنشگر اصلی یعنی فاعل با مخالفت و بازدارندگی حریف روبرو می شود و از یاری رسان کمک می گیرد: بنابراین جفت متقابل دوم، بازدارنده و یاری رسان هستند. گریماس این الگوی کنش را به منظور پیش بردن یا پس راندن فاعل به سوی مفعول تلقی می کند. (همان منبع: ۴۵)

در سومین گروه نیرویی است که کنشگر اصلی (فاعل) را به دنبال هدفی (مفعول) می فرستند و کنشگری هم هست که دریافت کننده این هدف است. به این ترتیب جفت فرستنده و گیرنده را در برمی گیرند. (همان: ۴۵).

در روایتی ممکن است تمام این شش کنشگر حضور داشته باشند و یا ممکن است برخی از آنها محذوف باشند؛ به هر صورت، دو جفت فاعل/مفعول و فرستنده/گیرنده جنبه بنیادین دارند. گریماس معتقد است الگوی کنشی او جهان شمول است و با هر روایتی مطابقت دارد. (همان: ۴۵)

اکنون به شرح مختصری از روایت قهرمان اسطوره ای و حماسی مورد نظر می پردازیم:

روایت اول:

هراکلس (هرکول) پسر مشترک زئوس (خدای خدایان یونان و پروردگار المپ)^۱ و یکی از زنان آدمی زاده او به نام آکمنه است. او سرشناس ترین و پرآوازه ترین قهرمان یونانی است و اغلب او را «مدافع زمین» می نامند. هراکلس برای توانایی بسیارش، در همه جای جهان حضور داشت و زمین را برای زندگی آدمیان امن تر می ساخت. بسیار کم از خدایان کمک می گرفت و همه کارهای سختی را که انجام می داد، مدیون خودش بود و در هیچ یک از آن کارهای سخت خود، در پی به دست آوردن شکوه و آوازه و قدرت نبود؛ بلکه هدف او از این کارها، به انجام رساندن تکلیف الهی بود. (زنیگ، ۱۳۷۴: ۷۵).

اما پدرش زئوس، مایل بود تا هراکلس جاودانه گردد. در عین حال به دنبال جلب رضایت «هرا» نامادری هراکلس نیز بود. زیرا هرا از فرزندان زنان دیگر زئوس بیزار می جست. از کودکی هراکلس نیز در پی کشتن

^۱ کوه المپ یا المپوس بلندترین کوه یونان و دارای ۵۲ قله است که اقامتگاه رئیس خدایان یونانی (زئوس) بود. همچنین بهترین خدایان یونان در قله آن، معابد و کاخ هایی داشتند. (سایت ویکی پدیا، دانشنامه آزاد)

او بود. به همین علت دو مار بزرگ را در تخت خواب هراکلس انداخت ولی هراکلس هر یک از مارها را با یکی از دو دست خود قاپید و در دم هردوی آنها را خفه کرد. (همان: ۷۷).

هراکلس تا به بزرگ‌سالی رسید شهرت زیادی کسب کرد، ازدواج نمود و صاحب سه پسر گردید. پادشاه (اورستیوس) که قدرت خود را در مخاطره می‌دید به هراکلس دستور داد کارهای سخت و عظیم را انجام دهد. زئوس شرط جاودانگی او را پیروزی در این کارها اعلام کرد. هراکلس از فرمانبرداری پادشاه سر باز زد. به همین دلیل هرا او را دچار جنون ساخت و هراکلس در عالم دیوانگی، همسر و فرزندانش را کشت. پس از بازیافت سلامت عقل، از جامعه کناره گرفت و سعی کرد گناه خود را جبران کند. به معبد دلفی^۱ رفت و با سروش غیبی به مشورت پرداخت. سروش غیبی او را به فرمان‌برداری از پادشاه و دیگر خدایان دعوت کرد. هراکلس اطاعت کرد و به خدمت پادشاه در آمد و انجام کارهای دشوار ده‌گانه را آغاز نمود. (همان: ۷۸).

هرچند از او دستور انجام ۱۰ کار را داشت ولی به دلیل این‌که در دو خوان، هراکلس از دیگران کمک گرفت، مورد قبول پادشاه واقع نشد. روی هم‌رفته خوان‌های هراکلس دوازده‌تا است. (همان: ۷۸):

مرحله اول: کشتن شیر نیمیا و بردن پوست آن برای پادشاه. هراکلس پس از چیره شدن بر شیر، پوست شیر را می‌کند و بافتخار، پوست شیر برتن، بازمی‌گردد. از آن‌پس همواره پوست شیر را برتن دارد.

مرحله دوم: کشتن هیولای عظیم الجثه مرداب به نام هودره که روز و شب به دنبال گاوها بود و آنها را می‌کشت و می‌خورد. در این مرحله چون از برادرزاده‌اش، یولاتوس، کمک گرفت، پادشاه این مرحله را از ماموریت او به حساب نیاورد. (پیراهنی از خون زهرآلود همین هودره آغشته گشت که سرانجام باعث مرگ هراکلس می‌شود).

مرحله سوم: شکار گوزن شاخ طلایی تند پا

مرحله چهارم: شکار گراز وحشی تندپا به نام ارومانتوس

مرحله پنجم: نظافت طویله‌های شاه آوگیاس در یک روز (به‌منظور تحقیر هراکلس) که چون هراکلس برای انجام این کار دستمزد طلب کرده بود، پادشاه این مرحله را از او نپذیرفت.

مرحله ششم: دور کردن پرندگان که میوه باغ‌های مردم را غارت می‌کردند.

مرحله هفتم: گرفتن گاوای درنده‌خو که برخلاف تصمیمی که برای او گرفته‌شده بود، قربانی نشده بود.

مرحله هشتم: گرفتن اسبانی که گوشت آدمیزاد می‌خوردند.

مرحله نهم: گرفتن کمر بند ملکه آمازونها (زنان جنگجو) و آوردن آن کمر بند برای دختر پادشاه.

مرحله دهم: گرفتن رمه گاووان قرمز رنگ غول‌آسای مخوف که از کمر به بالا به شکل سه آدمیزاد متصل به هم بودند.

مرحله یازدهم: گرفتن سیب‌های طلایی از هسپریدها (دختران اطلس)

مرحله دوازدهم: رفتن به جهان زیرین و گرفتن سگ سه سر که نگهبان آنجا بود.

هراکلس سرانجام بر همه خطرهای چیره شد. او پس از انجام ماموریت‌های عظیم و دشوار، همچنان درگیر ماجراهای دیگر بود.

تطبیق روایت اول (روایت هراکلس) با الگوهای گریماس:

^۱ معبد دلفی پرستشگاهی قدیمی و باستانی است که در ۱۱ کیلومتری شمال غرب آتن قرار دارد. در یونان باستان اهمیت زیادی داشته و پرستشگاه آپولو (خدای روشنائی، موسیقی، کمانداری، هنرها و پیشگویی یونان) بوده است.

طبق الگوی گریماس، اولین زوج متقابل کنشگر، فاعل / مفعول هستند که اولین الگوی کنش یعنی خواسته را شکل می‌دهند. در این روایت، کنشگر اصلی، یعنی فاعل، هرکول یا هراکلس است و هدف خاصی که دنبال می‌کند، مفعول است. هدف خاص هرکول (هراکلس)، به‌طور قطع، صرفاً جاودانگی نیست؛ بلکه او به دنبال رفاه مردم و در اندیشه وضع این راحتی است. به‌عنوان نمونه در مرحله یازدهم در راه گرفتن سیب‌های طلایی، به کشتی‌گیر نیرومندی رسید که پس از شکست دادن او، تمام حیوانات وحشی منطقه را کشت تا کشاورزان بتوانند درختان زیتون و انگور بکارند. (زبرگ، ۱۳۷۴: ۸۶).

دومین الگوی کنش، قدرت است که شامل زوج کنشگر متقابل بازدارنده / یاری‌رسان است. در این روایت، نامادری هراکلس یعنی هرا، شخصیتی است که در طول داستان، مخالف هراکلس است. در کودکی هراکلس دو مار بزرگ در گهواره او رها کرد و در جوانی، هنگامی که انجام کارهای سخت و دشوار را نپذیرفت، توسط هرا، مجنون و دیوانه گشت؛ به‌گونه‌ای که در عالم جنون، همسر و فرزندان خود را کشت. او پس از رهایی از جنون، به معبد دلفی رفت و از سروش غیبی مشورت گرفت. بنابراین کنشگر یاری‌رسان در این روایت، سروش غیبی است.

سومین الگوی کنش، یعنی ارسال، از دو کنشگر فرستنده / گیرنده شکل گرفته است. طبق روایت، ظاهراً کنشگر فرستنده، پادشاه اوریستیوس هست ولی حقیقت این است که زئوس، پدر هراکلس، برای جاودانه شدن او، می‌خواهد کارهای عظیم و سخت را که از سوی پادشاه به او دستور داده می‌شود، به انجام برساند. پس کنشگر فرستنده، در حقیقت زئوس است ولی کنشگر گیرنده، یعنی شخصیتی که نتیجه‌ی هریک از مراحل سخت و دشوار، به او برمی‌گردد اوریستیوس پادشاه است.

از دیدگاه هستی‌شناختی، از میان کنشگرهای این روایت، کنشگرهای فاعل (هراکلس)، یاری‌رسان (سروش غیبی)، بازدارنده (هرا)، فرستنده (زئوس) و گیرنده (اوریستیوس) همه از موجودات سلب هستند.

روایت دوم:

رستم، بزرگترین پهلوان حماسی ایران، فرزند زال و رودابه (دختر مهرباب کابلی) است. رستم که به شیوه‌ای نامتعارف قدم به این دنیا گذاشت، از ابتدای تولد، درشت‌هیکل بود.

در دنیای شاهانه، همه پهلوانان ایرانی از شهرت و معروفیت خاص برخوردارند؛ اما هیچ‌یک در حد و اندازه رستم نیستند و مانند رستم محور حوادث عجیب قرار نمی‌گیرند.

رستم، پهلوانی یگانه است با روحیاتی متفاوت از دیگر پهلوانان و برخوردار از صفات و خصال اخلاقی یک قهرمان ملی، که او را به یک مرد افسانه‌ای - تاریخی مبدل ساخته است. (نگهبان، ۱۳۸۱: ۲۹)

سام، جد رستم و پدر زال، که شیفته رستم و استعداد اوست، فنون جنگاوری و ترفندهای پهلوانی را به او آموزش می‌دهد. او زال و رستم را نصیحت می‌کند و دلسوزانه از آنها می‌خواهد راه ایزدی را در پیش گیرند و به نیکی و خوبی گرایند. در نهایت به آنها می‌گوید: «بر شما پدر و پسر است که ایران را نگهبان باشید و پادشاه را یاریگر». (همان: ۳۰).

رستم جوانی دلیر و پهلوانی نام‌آور می‌شود و به خدمت شاه ایران در می‌آید.

وقایعی که در شاهنامه با دلاوری‌های رستم شکل گرفته همراه با حوادثی عجیب و خارق‌العاده است که گاهی برای خواننده شگفت‌انگیز و ناباورانه است. از میان این اتفاقات، هفت‌خوان رستم پرفراز و نشیب تر و دشوارتر از سایر وقایع است.

عبور رستم از هفت‌خوان، برای آزاد کردن کی کاووس است؛ پادشاه جوان، خودبین و بی‌خرد ایران که دربند دیو سپید است و اسیر در غاری تاریک واقع در مازندران.

رستم در سفری چنین دشوار، فقط مرکب و سلاحش را با خود به همراه دارد. شاید گذشت رستم از هفت‌خوان، دلیل تکامل و بلوغ روان اوست. مهم‌ترین نکته این روایت این است که این سفر را رستم تنها آغاز می‌کند؛ اگرچه از راهنمایی‌های خردمندانه‌ی فرزانه‌ای چون زال بهره می‌جوید. همین تنهایی او نیروهای فطری و درونی او را رشد و اعتلا می‌بخشد. (طالبی، ۱۳۸۶: ۱۷۹).

مراحل (خوان‌های) هفت‌گانه عظیم و دشواری که رستم برای رسیدن به هدفش پشت سر می‌گذارد عبارتند از:

خوان اول: کشتن شیر

خوان دوم: گذر از بیابان تشنگی

خوان سوم: کشتن اژدها

خوان چهارم: کشتن زن جادوگر

خوان پنجم: گذر از تاریکی و غلبه بر اولاد پهلوان (از این خوان به بعد، همین اولاد، به ازای گرفتن پادشاهی مازندران، راهنمای رستم در رسیدن به اسارتگاه کی کاووس می‌شود)

خوان ششم: کشتن ارژنگ دیو

خوان هفتم: نجات کی کاووس و کشتن دیو سپید

رستم پس از آزاد کردن کی کاووس (که بر اثر تاریکی، بینایی خود را ازدست‌داده بود) به اقامتگاه دیو سپید رفت و با کشتن او و ریختن قطره‌ای از خون دیو سپید در چشم کی کاووس، بینایی را به او بازگرداند. کی کاووس در مازندران به تخت نشست؛ سپس با شنیدن سخنان رستم در مورد اولاد و قولی که به او داده بود، اولاد را به پادشاهی مازندران منصوب کرد.

تطبیق روایت دوم (هفت‌خوان رستم) با الگوی گریماس:

در الگوی کنشی مرحله اول (خواستنه) متشکل از دو کنشگر فاعل و مفعول: کنشگر فاعل رستم است که از هفت مرحله دشوار عبور می‌کند و کنشگر مفعول (یعنی هدف او از این کار) آزاد کردن شاه ایران، کی کاووس، و سرداران ایرانی همراه کی کاووس است.

مرحله دوم (قدرت) متشکل از دو کنشگر یاری‌رسان و بازدارنده:

در اینجا چون در مقایسه با روایت اسطوره‌ای هراکلس، با روایت حماسی مواجه هستیم و در حماسه فرهنگ، تمدن و محیط پیرامونی تکامل یافته است، شرح روایت نیز گسترده‌تر شده است، معمولاً با بیش از یک کنشگر در هر مرحله روبرو هستیم.

در این روایت، کنشگرهای یاری‌رسان: زال، رخس و اولاد (از خوان پنجم به بعد) هستند که در موفقیت رستم در گذر از این هفت‌خوان تأثیرگذارند. کنشگرهای بازدارنده، در این روایت، به اعتبار هفت‌خوان، هفت مورد هستند که همه آنها با غلبه‌ی رستم، از سرراه برداشته شدند که عبارتند از:

شیر قدرتمندی که پیلان از برابرش می‌گریختند، آفتاب داغ و بیابان خشک که نیروی رستم را از او گرفت، اژدها، پیرزن جادوگر، اولاد و پهلوانان همراه او (همین اولاد، به کنشگر یاری‌رسان تبدیل می‌شود)، ارژنگ دیو نگهبان و پاسدار مازندران، و پس از آزادی کی کاووس شاه و دیگر پهلوانان «دیو سپید» آخرین مانع رستم در رسیدن به هدف بود.

در الگوی کنشی مرحله سوم (ارسال) متشکل از دو کنشگر فرستنده و گیرنده:

فرستنده رستم به سوی مازندران و عبور از هفت خوان، پدرش زال است - به خواسته کی کاووس شاه که دربند است - فرزند خویش را راهی این سفر پرخطر می‌کند. و کنشگر گیرنده، یعنی شخصیتی که دریافت‌کننده آزادی است و به آن دست می‌یابد کاووس شاه و همراهانش هستند. در این روایت، کنشگرهای فاعل، فرستنده و گیرنده که به عقیده گریماس، نقشی بنیادین دارند، به جز رخس، بقیه موجودات بشری هستند.

نتیجه:

هرکول یک شخصیت کاملاً اسطوره‌ای است ولی رستم قهرمانی حماسی و نیمه داستانی است. بر همین بنا، روایت‌های مربوط به هرکول (هراکلس) گزارش گونه‌ای از پنداشته‌ای ذهنی انسان باستانی است درباره جهان (کل هستی: آسمان، زمین، دنیای زیرزمین) و موجودات؛ اما در داستان‌های حماسی رستم، روایت‌ها پنداشت ذهنی همان انسان است در دورانی متأخرتر با نیازها و ویژگی‌های دیگر که در عین حال بعضی از مایه‌های دیرین اساطیری خود را نگه داشته است. روایات اساطیری ایران به غنای روایات اسطوره‌ای یونان نیست... ممکن است طرح یا الگوی اساطیری برخی از بن‌مایه‌ها و شخصیت‌های حماسی از بین رفته باشد. در روایات مربوط به حماسه رستم، با تمدن و فرهنگ تکامل یافته انسانی مواجهیم که به تبع آن، جهان‌بینی‌ها و باورها و نیز محیط پیرامونی انسان تغییر کرده است؛ زیرا حرکت فکری بشر از عصر اسطوره زیستی به دوران اسطوره پیرایی بوده است. در روایات حماسه، آیین‌ها، معتقدات، نبردها و غم و شادی‌های زندگی قهرمان را به شکلی این جهانی ولی مثالی و نمونه وار توصیف کرده‌اند. طبیعی است در این ساختار، ویژگی‌های تاریخی و اجتماعی دوره را نیز پذیرفته‌اند که به گفته دکتر آیدنلو (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۲۸) این روند اسطوره پیرایی در شاهنامه به اوج خود رسیده است و نگاه خردگرایانه و اسطوره پیرای خود فردوسی به روایات حماسی به خوبی آشکار است.

روایت حماسه رستم، روایت پهلوانی ملت است؛ روزگار اعتبار ارزش‌های حماسی و ضرورت حضور پهلوان است. اهداف و نیت‌هایی مانند: دفاع از هویت ملی، ایجاد و تحکیم وحدت قوی و ملی، تثبیت و تمرکز وطنی و در روایت‌های حماسی به روشنی دیده می‌شود؛ در صورتی که در خصوص اسطوره‌ها و در اینجا به خصوص در مورد هراکلس، بیشتر اهداف شخصی (به جاودانگی رسیدن) مورد نظر است.

در روایات ذکر شده، میان کنشگرها شباهت‌ها و گاهی تفاوت‌هایی نیز وجود دارد.

در کنشگرهای فاعل: می‌توان به وجود گرز به عنوان ابزار خاص جنگی در دست هراکلس و رستم اشاره کرد با این توضیح که گرز رستم سری به شکل سرگاو داشته (گرز گاو سر) ولی گرز هراکلس بزرگ و چوبین بوده است.

مورد شباهت دیگر در خصوص این کنشگرها، زره و پوشش جنگی آنهاست: رستم در میداین نبرد، پوست ببر به تن دارد (ببر بیان) و پوشش هراکلس، پوست شیر نیمیا است که در مرحله اول کارهای سخت و دشوار، با شکار شیر نیمیا، آن را به تن کرد.

از دیدگاه هستی‌شناسی، اغلب قریب به اتفاق کنشگرهای روایت اول (روایت هراکلس) از موجودات سلب هستند ولی در روایت دوم (رستم) بسیاری از کنشگرها موجودات بشری‌اند. گریماس معتقد است الگوی کنشی او قابلیت انطباق بر همه‌ی روایات و داستان‌ها را دارد. در این پژوهش، روایتی یونانی و روایتی ایرانی با این الگو منطبق شدند و همان‌گونه که گذشت قابلیت تطبیق هر دو بر این الگو مشاهده شد. هرچند گریماس اذعان

می‌کند که گاهی ممکن است در برخی روایات، چند کنشگر وجود داشته باشند و تعدادی از کنشگرها محذوف باشند ولی در هر دو روایت ذکر شده هر شش کنشگر موجود در سه الگوی کنشی متقابل، یافت شد.

منابع و مأخذ:

- ۱- آیدنلو، سجاد، ۱۳۸۸، از اسطوره تا حماسه، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
- ۲- اسدی، هما، «نگاهی به سه نظریه روایت: پروپ، گریماس، تودوروف»، نشریه کاربردشناسی و نشانه‌شناسی، ۱۳۹۳، ش ۱.
- ۳- بخت آور، الهه و دیگران، ۱۳۸۹، اسطوره متن بینانشانه‌ای، چاپ اول، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴- رابرت، اسکولز، ۱۳۸۳، درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات، مترجم: فرزانه طاهری، چاپ دوم، تهران: نشر آگاه.
- ۵- زنبیگ، دونارو، ۱۳۷۴، اسطوره‌های یونان، مترجم: مجتبی عبدالله نژاد، چاپ اول، مشهد: نشر ترانه.
- ۶- طالبی، فلور، ۱۳۸۶، داستانهای اساطیری شاهنامه، چاپ اول، مشهد: نشر نوند.
- ۷- کویفر، هریس، ۱۳۵۳، افسانه‌های یونان و روم، مترجم: نورالله ایران‌پرست، چاپ دوم، تهران: نشر دانش سعدی.
- ۸- ویستر، راجر، ۱۳۸۲، پیش درآمدی بر مطالعه نظریه ادبی، ترجمه: الهه دهنوی، چاپ اول، تهران: روزنگار.
- ۹- موسوی لر، اشرف السادات، ۱۳۹۰، «تحلیل ساختار روایت در نگاره مرگ ضحاک»، نشریه هنرهای زیبا - هنرهای تجسمی، شماره ۴۵، ص ۲۳-۳۳.
- ۱۰- نگهبان، حمیدرضا، ۱۳۸۱، سرگذشت رستم، چاپ اول، مشهد: انتشارات به نشر (آستان قدس رضوی).
- ۱۱- ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد www.wikipedia.org

